گزارش خبری

از مجازات شروع به اسیدپاشی چه می‌دانیم؟

امروزه یکی از بیشترین جرائمی که شاهد آن هستیم اسیدپاشی است. اسیدپاشی یکی از غیرقابل بازگشت‌ترین نوع جرائم به حساب می‌آید که افراد مجرم به دلایل مختلفی، از جمله اختلافات خانوادگی یا خصومت‌های شخصی، اقدام به انجام این جرم می‌کنند. قانون جمهوری اسلامی ایران نیز، از آنجا که حفظ حریم شخصی افراد جامعه و همچنین آرامش آنها در مناظر عمومی برای آن حائز اهمیت است، قوانینی را درباره مجازات اسیدپاشی قرار داده است.

مجازات جرم اسیدپاشی مطابق با قانون مجازات جمهوری اسلامی علاوه‌بر پرداخت دیه به مجازات زیر محکوم می‌شود:

در مورد جنایت بر نفس و جنایت منجر به تغییر شکل دائمی صورت شخص به مجازات حبس تعزیری درجه یک محکوم می‌شود.

در مورد جنایت بر عضو اگر موجب مرض دائمی یا فقدان یکی از حواس مجنی‌علیه یا قطع یا از کار افتادن عضوی از اعضای شخص شود به مجازات حبس تعزیری درجه دو حکم داده می‌شود.

اگر موجب نقصان یا ضعف دائم یکی از اعضای بدن یا منافع آن و یا باعث از بین رفتن قسمتی از عضو شود بدون آنکه عضو از کار بیفتد، به مجازات حبس تعزیری درجه سه محکوم می‌شود. اگر موجب صدمه بدنی دیگری بشود به مجازات حبس تعزیری درجه چهارم محکوم خواهد شد.

با توجه به گفته‌های بالا، مجازات اسیدپاشی روی صورت در قانون ایران به شکل‌های متنوعی وجود دارد. مجازات اسیدپاشی روی صورت عبارت است از:

قید مجرم به عنوان مجازات اسیدپاشی بایستی دیه پرداخت کند.

اگر باعث تغییر شکل دائمی شخص مقابل شود، مجازات حبس تعزیری درجه یک برای آن صادر می‌شود که قصاص نفس است.

اگر باعث نقص عضو دائمی و از دست دادن حواس‌های مجنی شود، مجازات حبس تعزیری دو صادر می‌شود که دو تا پنج سال است.

اگر باعث ضعف عضوهای بدن شود بدون آنکه عضو از کار بیفتد، برای مجازات حکم تعزیری درجه سه صادر می‌شود که دو تا پنج سال است.

اگر صدمه بدنی زیادی به فرد زنده باشد، متهم به مجازات حبس تعزیری شماره چهار محکوم می‌شود که بین دو تا نه سال حبس است.

می‌توانید برای پیدا کردن پاسخ به سؤالات متداول حقوقی با مشاوران حرفه‌ای وکالت تهران در تماس باشید.

مجازات اسیدپاشی در ایران

همان‌طور که بالاتر نیز گفته شد، مجازات اسیدپاشی در ایران یکی از مجازات‌هایی است که قرار علاوه‌بر حبس بیش‌تر، جزای نقدی نیز برای متهم در نظر گرفته شده که شاهدش هستیم باعث انتقال سرمایه از ایران و نیز مهاجرت افغانی‌های ماهر و سرمایه‌دار به کشور سوم می‌شود. بیشتر افغانی‌های مقیم ایران در تلاش هستند سرمایه خود را از ایران به مقصد اروپای غربی و کانادا خارج کنند.

۲- پیری جمعیت ایران و نیروی کار جوان

طبق گزارش سازمان ملل جمعیت سالمند ایران تا سال ۲۰۵۰، یعنی ۲۶ سال دیگر، ۳۲ درصد خواهد بود. پیری یک سوم جمعیت ایران یعنی کاهش نیروی کار مولد درعین‌حال که این ۳۲ درصد نیز نیازمند ارائه خدمات هستند. این جمعیت کهنسال مستمری و بیمه بازنشستگی نیز دریافت خواهند کرد. درحالی‌که هم‌اکنون با کاهش نیروی کار و رشد بیکاری‌های مداوم روبه‌رو هستیم و با هم‌اکنون دچار مشکل شده‌ایم در ۲۵ سال آینده اوضاع به مراتب بدتر خواهد شد.

اما ایران یک جمعیت جوان ساکن سابه دارد: مهاجرین نسل دوم و سوم. درواقع ایرانیان افغانی‌تباری زاده ایران، اما بیگانه. این گروه به دلیل عدم پذیرش در جامعه، مهیاً‌بودن آینده و خارجی‌بودن درحالی‌که هرگز از ایران خارج نشده‌اند، به‌تدریج از این فاصله گرفته و اغلب به دنبال راهی برای مهاجرت به کشور دیگر هستند. حال اگر نروند، جو شدیدافغانی که به‌وجود آمده و نفرتی که هرروز در فضای مجازی و واقعی شدت می‌گیرد، این گروه را از خود رانده و سرمایه انسانی ایران را هدر می‌دهد. این سرمایه به انسانی قابل جذب به بازار کار، اقتصاد و خدمات هستند. جمعیتی که هیچ هزینه‌ای برای تطبیقشان با فرهنگ مشترد و زیست در ایران و قوانین و آداب‌ورسوم و... آشنامت.

۳- عدم تناسب بین تعداد بازنشسته و تعداد بیمه‌پرداز

شمار قابل توجهی کارگر افغانی و اتفاقا قانونی و دارای مجوز اشتغال در بخش‌های مختلف کار می‌کنند. اما بیشتر این افراد بیمه نیستند. هم به دلیل وجود قوانینی که بیمه‌کردن این افراد را سخت می‌کند و هم به دلیل نوع برخورد شرکت‌های بیمه‌ای. از قوانین وضع‌شده و ناقوشته که بگذریم، شرکت‌های بیمه‌ای حق بیمه را از کارگران افغانی می‌گیرند اما کارکران در دریافت خدمات همیشه با مشکل مواجه هستند. در بیمارستان‌ها و داروخانه‌ها و مطب‌ها، بیمه‌ها با کد ملی جست‌وجو می‌شود و چون کارگر افغانی کد ملی ندارد، سیستم اصلا بیمه آوا را تائید نمی‌کند. بیمارستان به کارگر می‌گوید بیمه تو مشکل دارد ولی شرکت بیمه می‌گوید مشکل از سمت بیمارستان و بیمارستان در دست جست‌وجو نمی‌کند! در آخر کارگر پی‌چاره آزاد حساب می‌کند و می‌رود.

از آنجا‌که کارت‌های اماری معمولا فقط چند ماه در دست ایشان دارد، شرکت‌های بیمه در مدتی که کارت اعتبار ندارد خدمتی به بیمه‌شده افغانی ارائه نمی‌کنند ولی حق بیمه را هم دریافت می‌کنند! موقع بازنشستگی نیز کارگر افغانی با مشکلات زیادی روبه‌روست و اغلب از خیر بیمه می‌گذرد. مشکلات ذکرشده و چندین مشکل دیگر باعث شده کارگران افغانی تمایلی به بیمه‌شدن نداشته باشند. این نبود بیمه به بدنه کارگر آسیب می‌زند که در مجحط بار با انواع آسیب‌ها روبه‌روست و نه به‌نفع شرکت‌های بیمه که بین تعداد بازنشسته و تعداد بیمه‌پردازشان تناسبی وجود ندارد.

۴- محروم‌شدن اقتصاد کشور از استعدادهای بالقوه

به دلیل وجود قوانینی که مهاجرین و پناهندگان افغانی را فقط در حد کارگر ساده می‌بینند، ایران از یک توان و ظرفیت مولد و دارای ارزش اقتصادی محروم شده است. استعدادهای زیادی هرگز فرصت بروز و ظهور پیدا نمی‌کنند. تعداد قابل توجهی از مهاجرین طی سالیان دراز به دلیل مداومت بر شغل خود محروم شده‌اند. بسیاری از جوانان افغانی در رشته‌های مختلف دانشگاهی و در مقاطع مختلف تحصیل کرده‌اند. بنابراین ما با یک جمعیت قابل توجهی از افراد ماهر و متخصص روبه‌رو هستیم. علاوه‌براین سقوط جمهوری در افغانستان و در خطر افتادن جان افراد و نیز افزایش بی‌کاری روزافزون باعث شد افراد تحصیل‌کرده زیادی از کشور خارج شده و راهی کشورهای همسایه چون ایران، پاکستان، تاجیکستان و... شوند. اما چه مهاجر و پناهنده قدیمی و چه مهاجر و پناهنده جدید هیچ‌کدام حق اشتغال در رشته تحصیلی و تخصصی خود را ندارند. ممکن است مهندسی کارگر کاوداری شده باشد یا دکتری در کارخانه پلاستیک‌سازی کار کند! این روبه باعث می‌شود ایران از توان بالقوه این افراد محروم شود. افسردگی که حتی در صورت تحصیل در ایران حتی در دانشگاه سراسری شریف برداشته می‌شود به‌واسطه فرهنگ کار و افرادی که از افغانستان آمده‌اند مهاجرین برای ایران نداشته‌اند، از دست می‌رود صورتی که اجازه بهره‌برداری از ظرفیت‌هایشان را داشته باشند می‌توانند بهره اقتصادی قابل توجهی ایجاد کنند.

۵- ائتلاف انرژی کنشگران اجتماعی و سیاسی در مقابله با مهاجرستیزی

در بسیاری از مقابله با مهاجرستیزی ممکن است به تشدید تنش‌های اجتماعی و دوقطبی‌سازی جامعه نیز منجر شود. این روزها شاهد تقابل کنشگران هستیم درحالی‌که این افراد می‌توانستند تلاش کنند برای یک موضوع واحد فعالیت و کنشگری کنند اما فعلا درحال قلقلکردن هم هستند. گروهی تلاش می‌کند با موج حراس مقابله کرده و به جامعه نسبت به رفتارهای تند و واکنش هیجانی هشدار دهد و گروه دیگر اتفاقا به این تنش‌ها دامن می‌زند. این وضعیت نه‌تنها بر روابط میان گروه‌های مختلف تأثیر می‌گذارد، بلکه می‌تواند

کل‌اندام صفری
کنشگر حوزه مهاجرین

به ایجاد نارضایتی عمومی و بی‌اعتمادی نسبت به نهادهای اجتماعی منجر شود.

۶- افزایش پذیرندیکی و بزنگاری افغان‌ها در بی‌تنش و مهاجرستیزی

قربانیان تنش‌های اجتماعی به دلیل شرایط سخت اجتماعی و اقتصادی، به‌راحتی مورد تبعیض و خشونت قرار می‌گیرند. این تبعیض می‌تواند شدید و طردشدگی اجتماعی را افزایش دهد. این موج مهاجرستیزی و افغان‌ستیزی باعث خشونت‌های فیزیکی و کلامی علیه مهاجران و پناهندگان شده و می‌تواند آسیب‌های جدی جسمی و روانی به همراه داشته باشد. این شرایط برخی از افغان‌ها را به سمت بزنگاری سوق خواهد داد. وقتی افراد احساس کنند که هیچ راهی برای بهبود وضعیت وجود ندارد، ممکن است به بزنگاری کشیده شوند. این می‌تواند چرخه‌ای از جرم و جنایت را ایجاد کند که نه‌تنها خود این افراد، بلکه کل جامعه را تحت‌الشعاع قرار دهد. بزنگاری و پذیرندیکی باعث افزایش تنش‌های اجتماعی شده و روابط بین دو ملت را تیره‌تر می‌کند. افزایش جرم و جنایت می‌تواند امنیت عمومی را تحت تأثیر قرار داده و احساس ناامنی را در جامعه کشش دهد.

۷- آسیب و تعرض به زنان افغان؛ نمایش چهره زن‌ستیز از ایرانیان

ناامنی ناشی از افغان‌ستیزی باعث افزایش خشونت‌های کلامی و فیزیکی

روایت «شرق» از آدم‌های قربانی اسیدپاشی
برای یک لیتر اسید

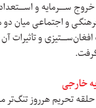

نسترن فرخه

عکس: سپیده‌تاکر خرقی

حالا شادابی صورت‌های جوانشان را کوشت اضافی و پوست‌های پیوندی گرفته است که شاید هنوز هم به عمل جراحی و ترمیم‌های متعدد نیاز داشته باشند. داستان همه آنها از یک جا شروع می‌شود؛ آدم‌هایی که با یک لیتر اسید، زندگی‌شان شکل دیگری پیدا کرده است. اسید کوشت آن آنها را با بی‌رحمی آب کرده، دید چشمانشان را برای همیشه خاموش کرده و حالا خودشان مانده‌اند با ناگفته‌هایی که شاید تا همیشه پنهان بماند. این گزارش روایت ابعاد مختلف زندگی قربانیان اسیدپاشی است که خودشان را از بطن ناامیدی به امیدواری سوق می‌دهند. هرچند بار سنگین این مسیر تا همیشه بر دوششان خواهد ماند.

پرده اول: زنی بدون چهره

سرش را پایین می‌اندازد و با بی‌میلی دهان به صحبت باز می‌کند. نخی از گوشه پیرهن قرمزی که خودش دوخته و به تن کرده را در دست می‌گیرد و حین حرف‌زدن با آن بازی می‌کند. این تک نارک را بین انگشتان ظریفش می‌چرخاند و از روزهای بعد از اسیدپاشی تعریف می‌کند. مینا خیاط جوان و البته ماهری است، به قول همسرش، مینا بیش از این ماجرا برای خودش بروبیایی داشته و خیاط موفقی به حساب می‌آمد، اما حالا جز خانه‌نشینی هیچ کار دیگری نمی‌کند. گاهی بدون اطلاع خانواده، خانه را ترک می‌کند و در تنهایی خودش ساعت‌ها خلوت می‌کند و با تاریکی هوا و رخ‌نمای ویران به خانه برمی‌گردد. اسید چشمان بنیامن و صورت زنانه او را در خود آب کرده. چشم پرفروغش را این ماده شیمیایی در خود حل کرده و این روزها تنها امیدش به برگشت بینایی کامل چشم چپش است تا دوباره صدای چرخ خیاطی در خانه بلند شود و او کارش را از سر گیرد.

ما برای دیدن مینا مسیر نسبتا طولانی را طی کردیم، اما بی‌میلی او به گفت‌وگو باعث شد راه برای شروع صحبت کمی سخت باز شود. هرچند بعد از دقایقی با صدای استواری خودش شروع کرد به گفتن از آنچه این روزها تجربه می‌کند. از نگرانی‌اش گفت که می‌ترسد همین بی چشم هم از دست بدهد، از خشم نشسته در وجودش و انبوه چهره‌ای که بازنخواهد گشت: «این روزا بیشتر خشم هستم و بیرون نمی‌رم، چون نگاه بقیه واقعا آزارم می‌ده».

حالی وقتا به روی خودم نمیارم که بقیه دارن جلوروی به صورت من نگاه می‌کنن ولی وقتی مامام خونه، می‌بینم همه وجودم شکسته. با نگاه و رفتار همه مردم... خودمو دارت می‌کنم، می‌گم خدایا این چه بلایی بود که سر خودم اومد. بعضی از رهگذرا منو می‌بینن و با صدای بلند مثلا می‌گن: بسم‌الله یا می‌گن خداروشکر».

۱۲ ماه قبل، شبیه به همین روزهای سرد پاییز و زمستان، مینا در یک اسیدپاشی زندگی‌اش با تغییر بزرگی روبه‌رو می‌شود. پسر همسایه مرتب دختر نوجوان او را اذیت می‌کرد و این موضوع به دعوای بین دو خانواده تبدیل می‌شود و پسر همسایه به تلافی، اسید را روی صورت میناي ۲۹ ساله، یعنی مادر دختر نوجوان می‌ریزد. هرچند از این ماجرا ماه‌ها گذشته، اما ترس از لحظه و درد آن غروب پاییزی هنوز با مینا همراه است: «این زندگی، این تغییر رو باور نمی‌کنم. وقتی توی خیابان هستم، فکر می‌کنم نکنه بازم روی صورت من اسید بریزن. هروقت هم احساس می‌کنم کوچه یا خیابون کمی تاریک یا خلوت‌شده به‌سرعت خودمو به جای شلوغ می‌رسونم. راستش بعد از این‌همه وقت هنوز ترس اون روز یا من مونده. به خودم می‌گم چرا مقصرهایی این ماجرا آزاد و رها زندگی می‌کنن ولی من باید این زجر تحمل کنم؟ اونا بعد دو ماه با وثیقه آزادشدن، اما من...». جمله‌اش را ادامه نمی‌دهد و با همین سکوت طولانی، حرفش را تمام می‌کند.

همان موقع بلند می‌شود و ما را به اتاق کارش می‌برد. اتاقی که به نظر، مینا را از پس تمام ترسی این چند ماه عبور می‌دهد تا به دالان بهشتی برساند. این زن ۳۰ ساله، تمام آینده را از این دو چرخ خیاطی می‌جوید. مینا این دو چرخ کوشه اتاق را نشان می‌دهد که همه امید این روزهای اوست. در بین چرخ‌هایش از چرخ دیگر می‌گوید که به دلیل هزینه‌های بالای درمان، فروختند. دستش را روی چرخ خیاطی‌ها می‌گذارد و می‌گوید اینها همه امید این روزهای من هستند و حرف خودش را ادامه می‌دهد: «وقتی از بیمارستان برگشتم چشمام بسته بود. دست دخترخاله‌ام رو گرفتم و به اتاق کارم بردم. از حفظ می‌تونم مثلا اینجا سه چرخ خیاطی هست و وسایل دیگرم هم کنارش جیم و یار کامد فلان لباسمو گذاشتم. اما دخترخاله‌ام همون موقع به من گفت مینا، اینجا فقط دو تا چرخ داری که فهمیدم برای خرج بیمارستان یکی از چرخامو فروختن. حتی می‌خواستیم دونای دیگه هم بفروشیم، ولی این‌طوری من وافعا همه انگیزه‌ام برای زندگی رو از دست می‌دادم. من الان فقط دلم می‌خواد بتونم شمر و کارمو دوباره شروع کنم. می‌تونن بهترین خیاط کارگاهی بودم که اونجا کار می‌کردم. برای خودم درآمد خوبی داشتم. اما بعد این اتفاق همه‌چیزو از دست دادم. الان فقط کارش شده این چرخ‌ها و نیز نخ‌هایی که بتونم باهاش خیاطی کنم. چشمم درد می‌کرد، تار می‌شد. خلاصه زندگی من عجیب به هم ریخته. الان دلم می‌خواد فقط درمان بشم... همین».

بازگویی ماجرای آن روز را دوست ندارد، اما بیش خرف‌هایش هراژه به همان روز برمی‌گردد. روزی که پسر همسایه از پشت درخت جلوی او می‌آید و اسید را روی صورت و بدن مینا می‌ریزد. شدت اسید به حدی بود که حالا یک چشم مینا کاملا تخلیه شده و چشم دیگرش هم دید چندانی ندارد. لب، بینی و پوست صورتش کامل از بین رفته و حالا باید در صف چندین و چند عمل جراحی باشد که هرکدام هزینه قابل توجهو و زمان زیادی می‌خواهد. با همان صدای آرام اما محکم پیش می‌رود: «من اصلا از اسید چیز زیادی نمی‌دونستم. وقتی بطری اسید روی من ریخت، فکر می‌کردم آب ریخته، اما کم‌کم درد و سوزش چشم و صورت و پوست تنم زیاد شد. اقتادم وسط خیابون و آدما دورم جمع‌شدن. آتیش گرفته بودم. وای از اون روزا تا من مونده. به خودم می‌گم چرا من درست شد. این پسر فکر کنم فقط دو ماه زندان بود و الان با وثیقه آزاده. این انصافه؟ شما به من بگو این انصافه؟ من می‌تونم مثل قبل زندگی کنم؟ طوری زندگی منو داغون کردن که صد بار خواستم بلند شم ولی نتونستم. هزینه درمان هم خیلی زیاده، تا الان یک قرون خانواده متهم هزینه نکرده. منشی دکتر برای بیگیری پروتز چشم، دستگاه ترمیم پوست، چشم مصنوعی برسانه. این زن ۳۰ ساله، تمام آینده را از این دو چرخ خیاطی می‌جوید. مینا این دو چرخ کوشه اتاق را نشان می‌دهد که همه امید این روزهای اوست. در بین چرخ‌هایش از چرخ دیگر می‌گوید که به دلیل هزینه‌های بالای درمان، فروختند. دستش را روی چرخ خیاطی‌ها می‌گذارد و می‌گوید اینها همه امید این روزهای من هستند و حرف خودش را ادامه می‌دهد: «وقتی از بیمارستان برگشتم چشمام بسته بود. دست دخترخاله‌ام رو گرفتم و به اتاق کارم بردم. از حفظ می‌تونم مثلا اینجا سه چرخ خیاطی هست و وسایل دیگرم هم کنارش جیم و یار کامد فلان لباسمو گذاشتم. اما دخترخاله‌ام همون موقع به من گفت مینا، اینجا فقط دو تا چرخ داری که فهمیدم برای خرج بیمارستان یکی از چرخامو فروختن. حتی می‌خواستیم دونای دیگه هم بفروشیم، ولی این‌طوری من واقعا همه انگیزه‌ام برای زندگی رو از دست می‌دادم. من الان فقط دلم می‌خواد بتونم شمر و کارمو دوباره شروع کنم. می‌تونن بهترین خیاط کارگاهی بودم که اونجا کار می‌کردم. برای خودم درآمد خوبی داشتم. اما بعد این اتفاق همه‌چیزو از دست دادم. الان فقط کارش شده این چرخ‌ها و نیز نخ‌هایی که بتونم باهاش خیاطی کنم. چشمم درد می‌کرد، تار می‌شد. خلاصه زندگی من عجیب به هم ریخته. الان دلم می‌خواد فقط درمان بشم... همین».

بازگویی ماجرای آن روز را دوست ندارد، اما همان روزهای سرد پاییز و زمستان، مینا در یک اسیدپاشی زندگی‌اش با تغییر بزرگی روبه‌رو می‌شود. پسر همسایه مرتب دختر نوجوان او را اذیت می‌کرد و این موضوع به دعوای بین دو خانواده تبدیل می‌شود و پسر همسایه به تلافی، اسید را روی صورت میناي ۲۹ ساله، یعنی مادر دختر نوجوان می‌ریزد. هرچند از این ماجرا ماه‌ها گذشته، اما ترس از لحظه و درد آن غروب پاییزی هنوز با مینا همراه است: «این زندگی، این تغییر رو باور نمی‌کنم. وقتی توی خیابان هستم، فکر می‌کنم نکنه بازم روی صورت من اسید بریزن. هروقت هم احساس می‌کنم کوچه یا خیابون کمی تاریک یا خلوت‌شده به‌سرعت خودمو به جای شلوغ می‌رسونم. راستش بعد از این‌همه وقت هنوز ترس اون روز یا من مونده. به خودم می‌گم چرا مقصرهایی این ماجرا آزاد و رها زندگی می‌کنن ولی من باید این زجر تحمل کنم؟ اونا بعد دو ماه با وثیقه آزادشدن، اما من...». جمله‌اش را ادامه نمی‌دهد و با همین سکوت طولانی، حرفش را تمام می‌کند.

همان موقع بلند می‌شود و ما را به اتاق کارش می‌برد. اتاقی که به نظر، مینا را از پس تمام ترسی این چند ماه عبور می‌دهد تا به دالان بهشتی برساند